

مہرہ

ماہراہامی تن تن دریاچہ کوسہا



اوریشیال

شهر در خاموشی

و

سکوت عری سده

است، از یکی از

خیابانها ماسینی

خارج مسود،

تاسین در جلو موزه دریا ساسی نوتف
میکند، دو مرد از تاسین خارج مسود.

موزه دریاشناسی



بررکتربین مروارید دنیا! ...
باور نکردنی است.



حالا داخل نضر هستیم .
از اینطرف



و آهسته به کوجه ای که در کنار موزه بود
وارد مسود

حوب شد حو؟
عادت دارم هاری .
یک سوراخ در ویتربین ، بعد دستم را
سیرم و نقل را باز میکنم .



آی درد! ...



مروارید بیست!!



یکی از دردان سید ویتربین را می سگند و مروارید
را برسدارد. اما ناکتبان ...

جراتینا روس شد! ... رود ماند سنیان سوم!



باید سرعت حرکت کنیم .



حالا خوب شد ...



آی دزد!
زود باش، خو، عجله کن، آن بروارید
را بجای دیگری بگذار و فرار کنیم



اما منظورتان چیست؟ مروارید که آنجاست!
قسم میخورم که ...



دردها تازه رفته بودند که دو نگهبان با مسئول موزه برگشتند .
این یک فاجعه است، آقا!



ایکاش آنها میتوانند صحبت کنند! ...



صبر کن! ... همکاران من همیشه از
شباهتهای اسرار آمیز صحبت میکنند .
مطمئنم که این مروارید را برداشته
و دو مریبه سرچایش گذاشته اند

صبح روز بعد ، هواپیمای ب ۷۱۴ بزودی در فرودگاه
"لو" در سیلویا بزمین می نشیند .



دوستان ما تن تن و هادوک و میلوهم در میان مسافران هستند . . .

کاپیتان رسیدیم باید پیاده شویم .



آه ، معذرت میخواهم



لعنتی ساک گلف را نمی شناخت !



اما ما مور گمرک با دقت ساک گلف کاپیتان
را بررسی میکند

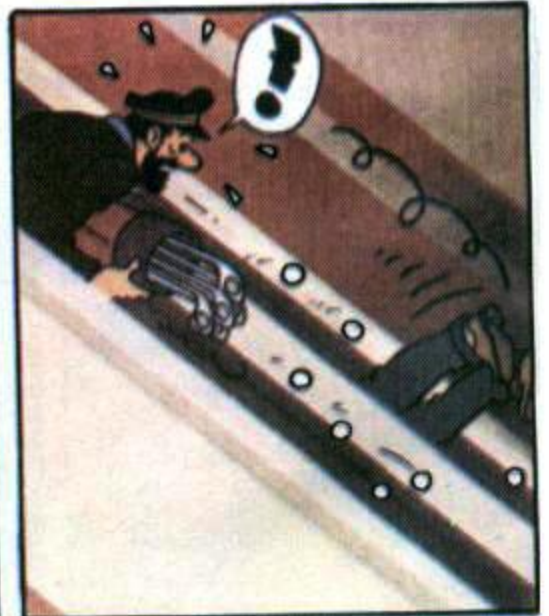
گلف - میفهمی ؟ . . . کلوب گلف . . .
کالای قاچاق نیست !

مطمئنا " آقا ، به سیلویا خوش آمدی .



آه کارگهان خصوصی !

در سیلویا چه میکنند ؟





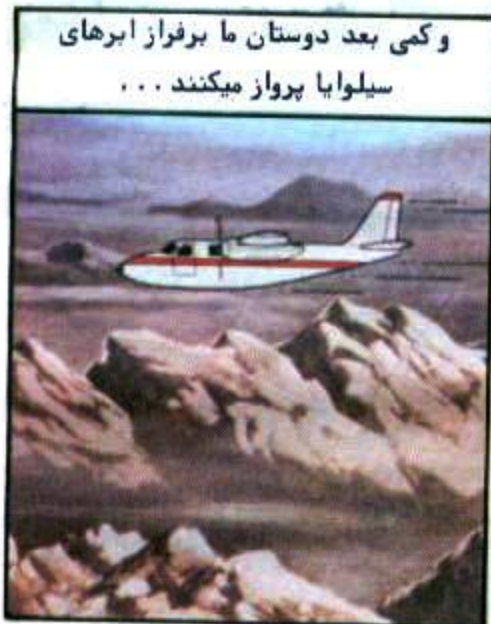
آقای تن تن؟ راننده منتظر شماست
مشکرم.



آقایان هادوک، تن تن
و میلیک تاکسی کنار
ورودی ۲۰ منتظر شماست
شما هم بفرمائید
سوار شوید.



بمن نگوئید که برای تعطیلات
به کنار دریاچه آمده‌اید.
نه،
برعکس یک ماموریت محرمانه داریم.
بله، بسیار محرمانه است.



و کمی بعد دوستان ما برفراز ابرهای
سیلویا پرواز میکنند...



آمدی، کاپیتان؟
یک لحظه...

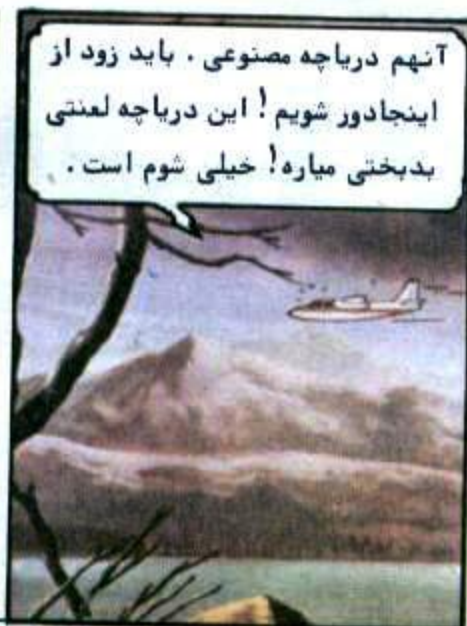


لعنتی همیشه می‌گره!...

بیانکا کاستافیوره



آه! چه خبره!...



آنهم دریاچه مصنوعی. باید زود از
اینجا دور شویم! این دریاچه لعنتی
بدبختی میاره! خیلی شوم است.



یکی از دوستان شما کنار دریاچه
بلشی زاف، زندگی میکند؟ خیلی عجیب

تن تن خونسردیش را از دست نداد
و بسرعت پشت فرمان نشست .

تو
دیوانه ای! ما چتر نجات نداریم ، برگرد



در مقابل دوستان بهت زده ما خلبان
چتر نجات را باز کرد و پائین پرید .



یکی از موتورها از کار افتاده ...

لعنتی کار نمیکنه! بپر!



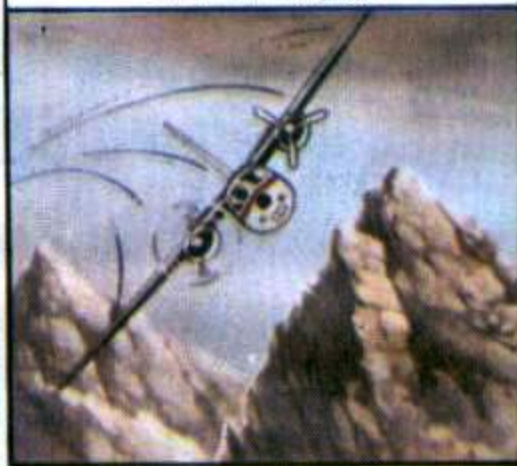
هوایما در حالیکه یکی از بالهایش
صدمه دیده براه خود ادامه میدهد .



باید از روی این جنگل عبور کنم
ترن داره خارج میشه . نباید
اورا کم کنم



تن تن با زحمت توانست از برخورد هوایما
با کوه جلوگیری کند و آنرا از میان
دو کوه هدایت نماید .



هوایما داره تعادلش را از
دست میدهد



هاف! هاف!



هوایما بطرف پرتگاه میرود و
در لبه آن می ایست .





خدای بزرگ! هواپیما آتش گرفت،
زود خارج شوید



گوستاو بکش!...

خوشبختانه، در این
موقع کالسکه ای از
آنجا میگذشت و طناب
را سرنشینان آن
پرتاب کردند



ناگهان دو طناب
بطرف هواپیما پرتاب
شد و آنرا گرفت.

آتش بگیرد، دو پلیس خود را بخارج پرتاب کردند



آه!

اما قبل از آنکه هواپیما



تن تن، میلو و هادوک از هواپیما خارج شدند،
حالا نوبت دوپون بود اما آنها کمترین توجهی
به خطری که تهدیدشان میکرد نداشتند...



بعد از شما،
دوست عزیز،
محالست، اول شما بفرمائید.

بدون کمک شما محال بود ما
بتوانیم دوست خود تورنسل
را ببینیم. او کنار دریاچه
زندگی میکند.

کنار دریاچه! آنجا نروید
، آنجا نفرین شده است



خوشبختانه همه نجات یافتیم. اسم من
تن تن است. این هم کاپیتان هادوک
و این آقایان هم دوپون و دوپونت
هستند. این هم میلو است.

اسم من "نیکو" و این هم خواهرم
"نوشکا" است.



هواپیما منفجر شد و هر قطعه از آن
به گوشه ای پرتاب شد



دوستان ما بعد از گذشتن از جنگل به ویلائی که کنار دریاچه بود رسیدند .



از کرکس ۴ به کرکس ۲ میهمانان نزدیک میشوند .



با وجود آنکه هواپیما در اثر برخورد بکوه آتش گرفت دوستان ما نجات یافته و بطرف دریاچه میروند



کاپیتان با عجله بطرف بار میروند .

بعد از اینهمه دردسر نوشیدن یک ویسکی خالمو جا میآره



آه! دوستان عزیز من نگران شده بودم .

دوستان از محبت شما بسیار متشکرم تا فردا صبح خدا حافظ

آه دوست عزیز، از دیدنت چقدر خوشحالم



اما این تحقیقات بسیار محرمانه است

بخاطر جا علین سند .

آه! ...



پرفسور منظورت از این اشیاء خیالی چیست ؟

مسئله مهمی نیست . . . میخواستم در مورد عکاسی تحقیق نمایم .



لعنت بر شیطان . سراب بود . اما چطور ؟

من این دستگاه را هنگام صرف

سام توضیح میدم . حالا بیا

به آشپزخانه بریم .



اما بعد از شش ماه فقط یک کارشناس میتواند نسخه اصلی را از جعلی تشخیص دهد.

پس این نسخه های جعلی است



جاعلین سند؟

هر روز دنیا شاهد اختراعات جدیدی است! و دزدان از این اختراعات سوء استفاده مینمایند.



اکنون همه جا در سکوت فرو رفته



دو کارگاه و کاپیتان بزودی میخوابند. اما خواب بچشمان تن تن راه نمی یابد و فکر میکند.

اما بهر حال باید خوابید، شب بخیر میلو.



امیدوارم که با تمام این مسائل تعطیلات خوش بگذرد.

همینطور، شما حتما "خسته هستید. خانم "ولک" شما را به اطاق خواب راهنمایی میکند.



خیلی عجیبه: یک فرستنده در داخل سطل از دهنه چاه خارج شد.

آلو!... از رامس به کوسه ماهی بزرگ



اما نه، این خانم "ولک" است که داره دسته چرخ چاه دستی را میچرخاند.

تروق تروق تروق



اما ناگهان

لعتت بر شیطان، صدای چیست؟ شاید صدای پرندگان شب است.



براستی خیلی متروک است .
هیچکس تا بحال اینجا نیامده



همانطور که قرار بود ، صبح روز بعد "نیکو"
و نوشکا آمدند تا تن تن را به گردش ببرند

بچه ها سلام .
اوه تن تن؟



آلو! ... کوسه ماهی بزرگ؟
با تمام فعالیتها . بیگانگان
رسیدن

مراقب اوضاع باش... هر طور
صلاح دانستی عمل کن! ...
تمام .

و خانم ولگ به ویلا باز میگردد .



اما در قسمتی از سطح زمین ...
ها! ها! این پرفسور عزیز ما اشتباهها
کاغدهایش را اینجا گذاشته بسیار خوب
این نظری و مدارکش را اینجا میگذارم
"خرچنگ" استراحت میکنه ...



در همین هنگام ، در ویلای "اسپرک"
در آزمایشگاه پرفسور تورنسل ...

لعنت بر شیطان ، قسم میخورم که
دیروز عصر یادداستها را روی این
میل گذاسم ... کاپیان نو آنها
را دیدی

یادداشت؟ هرگز



تن تن و دوستانش صحبت کنان وارد جاده ای
شدند که به بالاترین نقطه برکاه منتهی میشد



آنجا چه خبر است؟



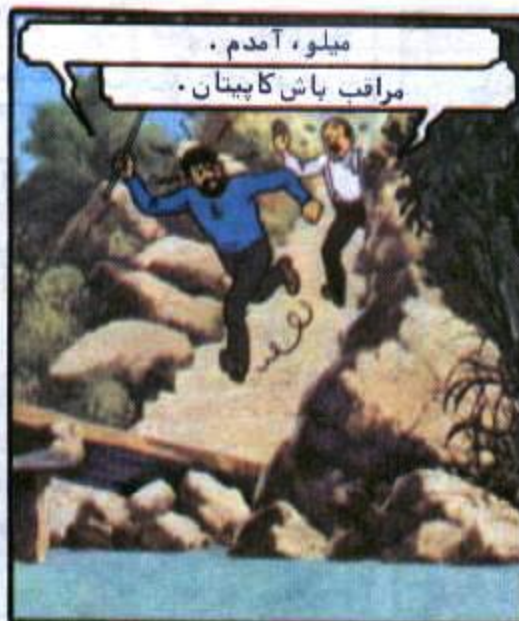
اما ناگهان
هاف! هاف!
لعنت بر شیطان
من نشان شده ام



اما بطری در دست مرد قورباغه ای
که از چاه خارج شده دیده میشود .
موفق شدم! بازی تمام شد



بمحض اینکه خانم
خوشحال و خندان
رویش را برگرداند
بطری ناپدید شد .



این شخص مرموز بسوی مردان قورباغه ائی
برمیگردد

خوب دیدی؟ آنکه کاکل بسر دارد اسمش
تن تن است . او از همه مشکوک تر است .
باید برنامه "خرچنگ" را اجرا نمائی . . .



در همین هنگام ، تن تن ، نیکو و نوشکا
به ویلا باز میگردند . کاپیتان و فایع
را برای او تعریف میکند .

این تکه رامیلو جدا کرده است . . .
کاغذهای ناپدید شده مطمئن هستم
از خواندن آن مسائل جدیدی کشف میکنم



این سگها شاید بتوانند
مردان قورباغه ای را پیدا کنند .



تن تن و میلو ویلا را به
دوپیون می سپارند کاپیتان
هم بدنبال تن تن سعی
میکند رد پا را پیدا نماید
اما بالاخره میلو یک حلقه
فلزی را روی زمین پیدا
میکند . تن تن حلقه را گرفته
و محکم میکشد . قسمتی از
دیوار آهسته کنار میرود و
غاری در مقابل آنها ظاهر
میکردد

یک راه مخفی! . . . بله
باید داخل شوم .



اما بعد از آنکه از چند
پله پائین رفت

۱۵۵/۱ - ای! در بسته
شد! . . . میلو بموقع
خارج شد! چاره نیست
باید راه را ادامه دهم



در پائین پله ها صحنه ای شگفت انگیز
در انتظار دوست ما بود .

شاهکارهای هنری!!! تمام اشیاء مسروقه
از موزه ها اینجا است!



پلیس سیلو او یا تصمیم
خواهد گرفت . . . باید
راه خروج را پیدا کنم . . .



این روشنائی کم! شرط می بندم
که این غار با دریاچه ارتباط داره



تن تن در آب شیرجه میرود و از آن مجرا عبور میکند .



یک پنجره آهنی
مشبک! در تله افتادم



در همین هنگام ، در ویلای اسپروک ...

نه، نه در اینطرف من خمیری مخصوص
و در سمت دیگر کلاههای دوپون
را گذاشتم

پرفسور، چه
دستگاه عجیبی



بالاخره تن تن موفق میشود
و پنجره را در میآورد .

زنده باد میلومن بتو افتخار میکنم



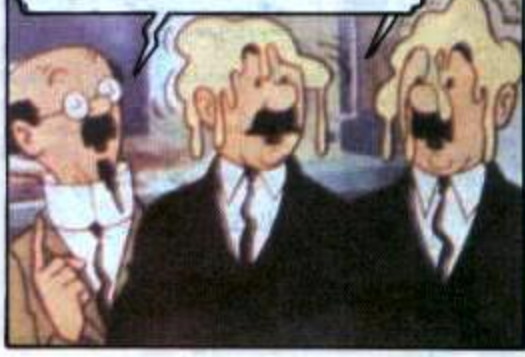
تن تن با ناامیدی پنجره را
تکان میدهد . خوشبختانه میلو
حباب های آب را
دیده و بکمک ارباب خود میآید .



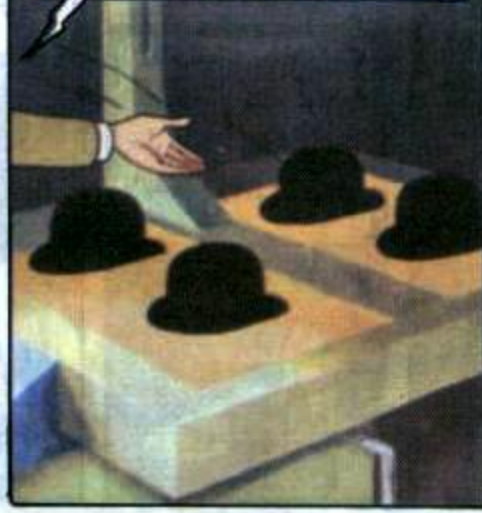
اما ... اما، آب شد!

بله ... بله ... آب شد!

بله ، مناسبانه من هنوز راه ثابت
نگاه داشتن آنها پیدا نکرده ام .



درست مانند کلاهها ، میتوانید امتحان
کنید آقایان .



اکنون خوب با دقت نگاه کنید .



در همین هنگام تن تن
به ویلا نزدیک میشود

اما! به خانه حمله کرده اند



گاز خنده آور اثر خود را نموده .
باید داخل شویم .



ها! ها! ها! ها! ها!



باید چند روز کار کنم!





کاپیتان فکر میکنم دیر رسیدیم!

قایق موتوری آنها با اینجا فاصله زیادی داره!



نیکو و نوشکا را دزدیده‌اند. میلو به پیش!

آی! آی!
کمک! کمک!



ساعت ۱۲ فردا تنها و بدون سلاح به ساحل جنوب بیا. در این مورد با پلیس هم صحبت نکن!

دزد!

اما من قبلاً این صدا را شنیده‌ام

ها! ها!

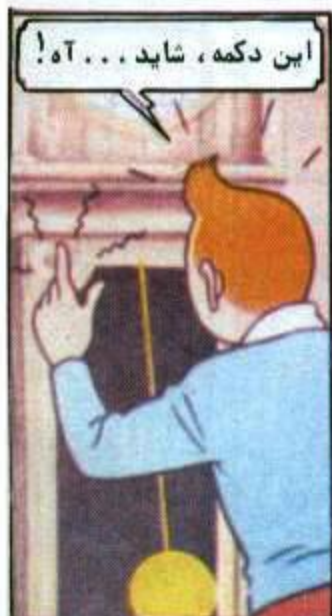


پیغام دزدها است. من میدانم که دستگاه پرفسور تورنسل مهم نیست اما من آنرا میخواهم تو باید آنرا برایم بیاوری.

ها! ها! ها! ها!



تن تن عزیز، بنو تبریک میگویم اگه آنچه را میگویم گوش کنی. خطری دوستان کوچولوی تو را تهدید نمیکند.



این دکمه، شاید... آه!



همه با دقت شروع به جستجو نمودند.

هاف! هاف! منظورت ساعته، میلو!



ما باید چهار گروه شویم. من مطمئن هستم که مراقب ما هستید! باید خانه را خوب جستجو کنیم. باید یک راه مخفی وجود داشته باشد.



در همین هنگام ، دو مرد در پشت
صخره ها با دقت ویلای اسپروک را
زیر نظر دارند .

باید با رامسس تماس بگیریم .



تو اینجا بمان ... من میرم
نگاه کن
بسیار خوب ، اما مراقب باش



کاپیتان ، نگاه کن ! دزدها مسلما
از اینجا وارد شده اند .



این برای مثال ! ته چاه ! یک فرستنده
در داخل سطل !



در همین لحظه ...
یک در ... این راه به کجا
میرسه ؟



این بازرسین خیلی کنجگا و شده اند .
باید کوسه را خبر کنم .



خانم ولک یک جاسوسه ؟ باور نمیکنم .

رهبر شما کیست ؟ خودت بگو
در غیر اینصورت ...

بیفایده ست کاپیتان . خانم ولک
اسم حقیقی او را نمیدونه ...
فقط باید یک کار کرد ...



نمیشه با رامسس
تماس گرفت .
موضوع چیه ؟



های ! از زمان مائاهاری
جاسوسان خیلی تغییر کرده اند
خانم ولک زود بخانه بازگرد !



رفتار مرموز خانم
ولک منو مشکوک
کرده ...



مردان قورباغه ای دو کودک را بداخل غاری وحشتناک بردند و در را قفل کردند .

هیچکس در اینجا با کمک نمیکنند . .

نوشکا ، گریه نکن . من مطمئن هستم که تن تن بکمک ما میآد .



به موهای خواهرم دست نزن و

آه! آه! فکر کردم خود تن تن است! ببریدش .

موقعیکه تن تن نقشه فرار میکشد دزدان نیکو و نوشکا را بنزد کوسه بزرگ بردند .



باید پلیس را خبر کرد . . . اما چطور میشود بدون آنکه ما را ببینند خارج شویم ؟ آه! پیدا کردم .



در همین لحظه .

خوب مراقب باش .

اگر دو کارگاه خوب وظائشان را انجام دهند زودتر موفق میشویم .



تمام ارتباطات را قطع کن!

باید سیم تلفن را قطع کرد .



بعد از خرابی دستگاه فرستنده کوسه بزرگ دستورات خود را به یارانش ابلاغ میکند .

خوب مراقب باشید!

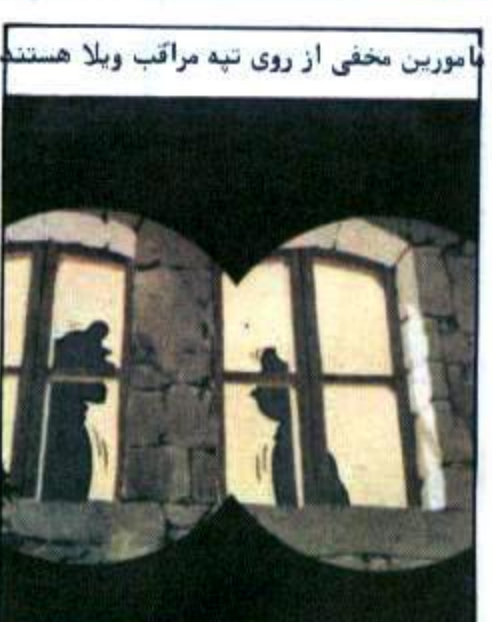


خسته شدم ولی چاره ای نیست .

منهم همینطور . بزحمت میچرخد .



به رئیس بگو که آنها همیشه آنجا هستند . مثل فریره دور خود میچرخند .



با مورین مخفی از روی تپه مراقب وبلا هستند



باز کنید! ... خواهش میکنم
باز کنید، موضوع مهمی است

کمی صبر کن،

بوم بوم



یک مزرعه... کاش کسی آنجا باشد



چاره ای نیست،
باید پلیس را خبر کنم.



آلو؟ آلو، پلیس؟ آلو؟ آلو؟ ...



نمیدانم کی از دست این
ولگردها راحت میشیم

بله،

الان به پلیس تلفن میکنم.



الان سوراخ سوراخ میکنم.

چه استقبال گرمی!

تاپ



اما در نزدیکی آنجا ...



های، به ایست! ... تو را بخدا به ایست



بعد از کمی

راهپیمائی تن تن و میلو به جاده "لو" رسیدند.

یک ماشین! ... میلو، نجات یافتیم



آلو؟ ... بر شیطان
لعنت، تلفن خرابه!

آنها سیم را قطع کردن
من مطمئن هستم.
میلو بیا بریم.



بزودی دوستان ما بشهر رسیدند و با توصیه تن تن ماشین را در خیابانی کنار پاسگاه پلیس متوقف نمودند .

باید مطمئن بشم که ورود مجازست



خانم کاستافیوره بمن کمک کن! من باید هر چه زودتر با پلیس صحبت کنم پس زود سوار شو



خانم کاستافیوره! تن تن!..... اینجا چه میکنی! در شهر گمشدی؟



و چند لحظه بعد... این مرد! این سگ!... خودشه!... بیا، آنها را دنبال کنیم!



اما باید هر طور شده بگذرم صبر کن، آقای واگنر همسفر من به تو کمک میکنه



شک دارم . دو مرد نگهبانی میدهند و هیچوقت نمیگذارند که نزدیک شوم .



اما مناسبانه نیستی من در این مورد با فرمانده پاسگاه از دریاچه در مرز کشور همسایه صحبت کرده و از او اجازه بازدید از دریاچه را گرفته ام دارد .

دریاچه فلشی زاف



تن تن خودش را به فرمانده معرفی میکند و فرمانده با دقت به صحبتهای او گوش میکند . بازرسیهای ما ثابت کرده که تمام بدبختیها از دریاچه است



آنها گول خوردن حالا تو میتونی بروی .



در ویلا،
همه برای تن تن نگران هستند

اما چه اتفاقی
میخوب خبری از او نیست

اصلاً "چرا نگران هستیم



دو روز بعد، در پناهگاه "کوسه بزرگ

ارباب، یک کامیون بطرف ویلا
اسپروک میروند آنرا توقیف کرده ایم
نه، نه، بگذار برود. بدون
تردید برای تورنسل میروند
او برای ما کار میکند.



دوست من پرفسور تورنسل
دستگاهی اختراع کرده که در پیدا
کردن گنج مخفی به ما کمک میکند.



های! من هستم!

باز یک زیر دریایی

آه! تن تن!



این کامیون من تقاضا میکنم که



کاپیتان، ببین
تری فون منو صدا میکنه



او آنجاست... تنها



تن تن
با آمادگی کامل به فرار ملاقات میروند.
آنها تاخیر ندارند از کجا خواهند آمد



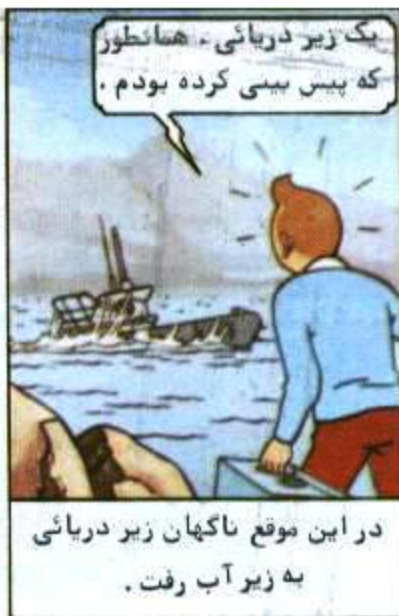
ساعت حرکت فرا رسید
همه چیز آماده است پرفسور؟
بله همه چیز آماده است.
این نمونه ماشین من است

تن تن گفت:
برای نجات
نیکو و نوشکا
من به ملاقات
دزدان میروم
و کاپیتان
مخفیانه مرا
با زیردریایی
دنبال میکنه.



در یک خلیج کوچک در نزدیکی آنجا

میفهمی بزودی باز میگردم . همانجا منتظر باشید



یک زیر دریایی . همانطور که پیس بیسی کرده بودم .

در این موقع ناگهان زیر دریایی به زیر آب رفت .



آلو! با کوسه بزرگ میخوام صحبت کنم . تن تن در محل ملاقات است . تمام .



کاپیتان زیر دریایی اسرار آمیز را دنبال کرد . اما بزودی زیر دریایی در خوابه های یک دهکده ناپدید شد .



اما چند لحظه بعد . . .



من کمی از صحبت های او را فهمیدم .

آخ . . . کاملاً " خیس شدیم



تن تن را به سالنی که یک مرد روی صندلی بزرگی نشسته و منتظر او بود بردند

آه دوست عزیز من تن تن

بو . . . !!



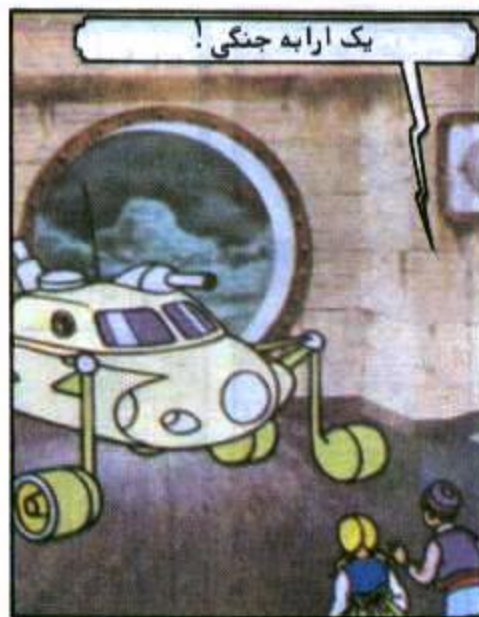
بالاخره دزد دریایی به مقصد رسید

آنها به هدف خود نزدیک میشوند .



لعنت بر شیطان ، او کجا رفت ؟ اینجا شامگاهی وجود ندارد .







بله، اریاب... با
 اریابہ جنگی... بله
 آن پسر شیطان...
 بله شیشه شکست!

شیشه پنجره شکست؛ آب داخل سالن شد و
 نیکو اریابہ جنگی را بداخل سالن هدایت
 کرد.



بایک سروصدای گوشخراش،



خودم باید حساب آنها را برسم.



لعنت بر شیطان! این از کجا خارج شد!



ها! ها! ها!
 راستا پوپولوس هیچکا
 شکست نمیخوره حالا
 برگرد.



موضوع چیه؟ باید
 دور بزنیم. مثل
 اینکه از راه دور
 هدایت میشه!
 نیکو، من
 میترسم.



در اطاق فرمان، راستا پوپولوس
 مسیر اریابہ زیردریائی را نگاه میکرد.
 نگاه کن، نوشکا، مادر روستای
 قدیمی هستیم!



تا چند لحظه دیگه نابود میشی...
 چهار، سه، دو...
 تو هیچوقت اینکار را نمیکنی



این کاپیتان هادوک
 است. کاپیتان از
 دوستان ماست.



کاپیتان هادوک، که در گوشه ای پنهان شده بود
 بطرف اریابہ میروید.
 اول بطرف کشتی شکسته!

مرد جنایتکار بر روی
میز فرمان افتاد



تن تن با مهارت توانست ناخدا را بلند نماید



هه! ها! ها! از عصبانیت دارم منفجر
میشم! باید کاپیتان را نابودکنم!
وحشی فرومایه!



دومین کانگستر با مشت های گره کرده به تن تن
حمله کرد، اما



آی!

بگیر!

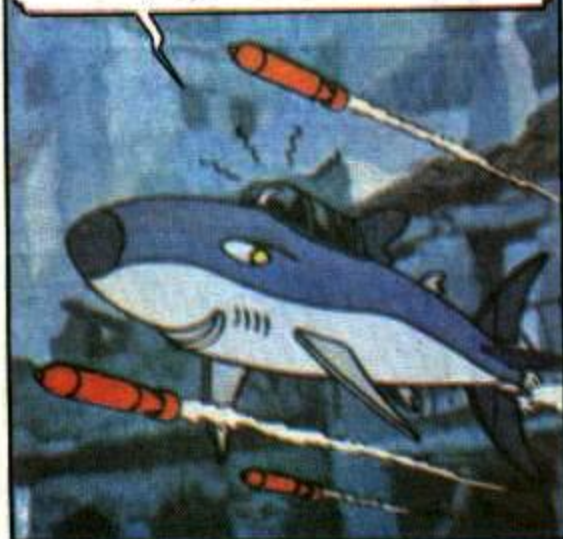
بزودی سزای کسی که "گوسه بزرگ"
را خشمگین نموده خواهیم داد.



دهها رنگ بر صفحه
تلویزیون ظاهر شد و بلافاصله
تصاویر ناپدید گردید.



اما...! اما بمن تیراندازی میکنند.



این سقوط موجب توقف ارابه زبر دریائی شد

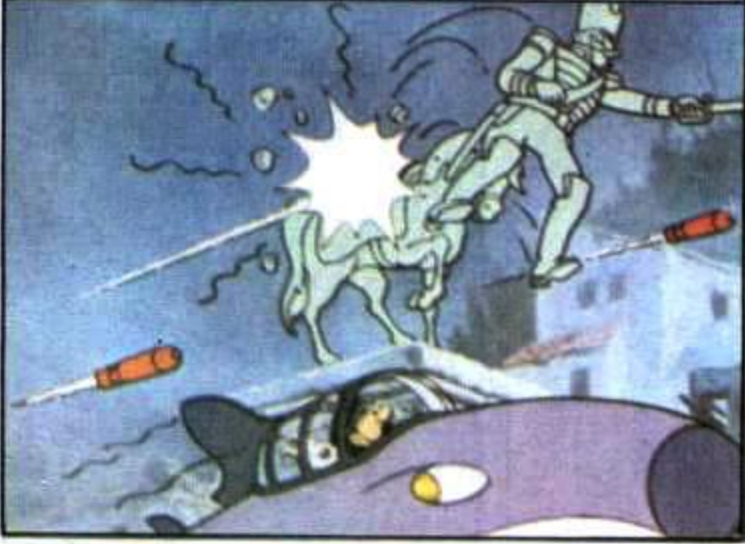


وحشتناکه! ما بطرف کاپیتان میرویم

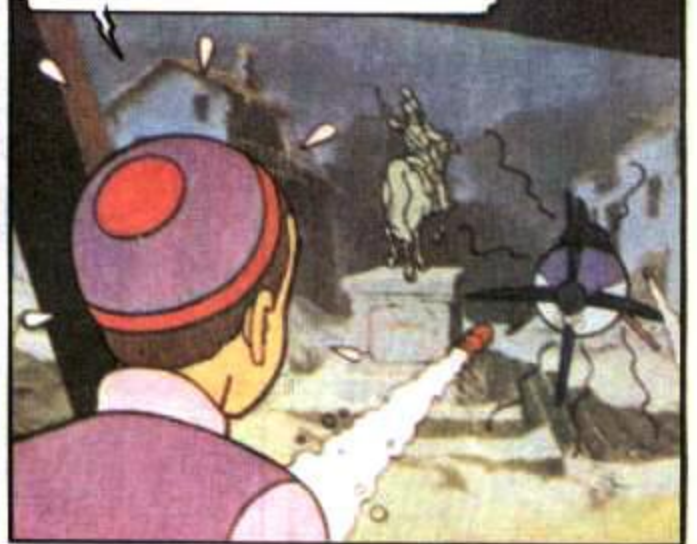
اسلحه هم روی میز افتاد



یکی از اژدرها به یک مجسمه خورد .



هر طور شده باید جلوی تیراندازی را بگیریم



اوضاع خوب شد . دو مرتبه باید این زیر دریایی لعنتی را هدف بگیرم .



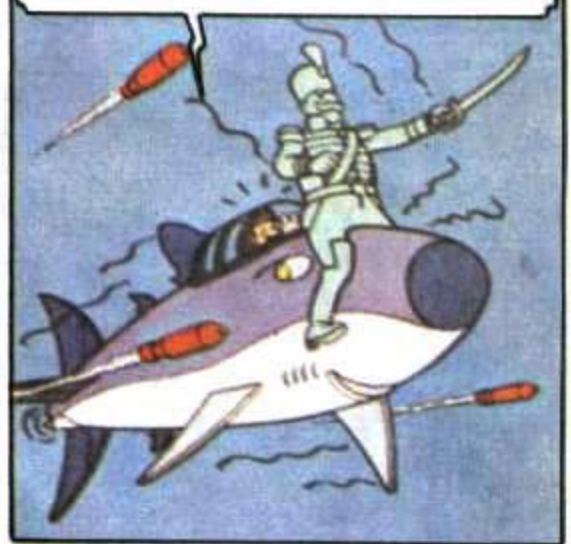
در این هنگام در غار راستاپوپولوس . . .

منو رها کنید

او را گرفتیم ، ارباب



لعنتی ها دست بردار نیستند .



خیلی دیر شده !!

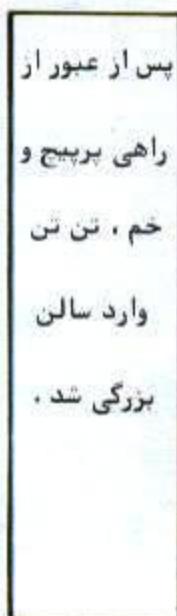


برای رهایی از اصابت تیر باید در این ویرانه ها پنهان شویم .



آه! آنجاست! حالا باید هدف را میزان کنم . . . آتش !!











موضوع چیه؟! ارباب! ارباب! .. جواب بده!



ناگهان ...



گوش کنید! مثل اینکه ارباب خیلی عصبانیه.
تتت ک ررر!



بلوپ



اما راستاپوپولوس از کسانی که او را مسخره کردند، انتقام میگیرد



خرابکاری! ... بمن خیانت کرده اند!



ارباب! ارباب! ... پلیس!

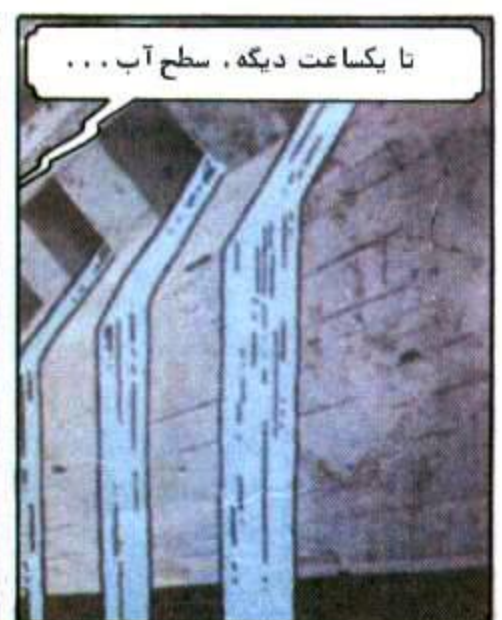
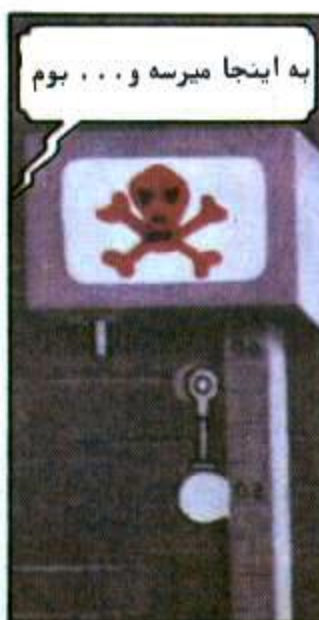


ها! ها! ها!! بله، تن تن شما آنجاست و همانجا خواهد ماند.

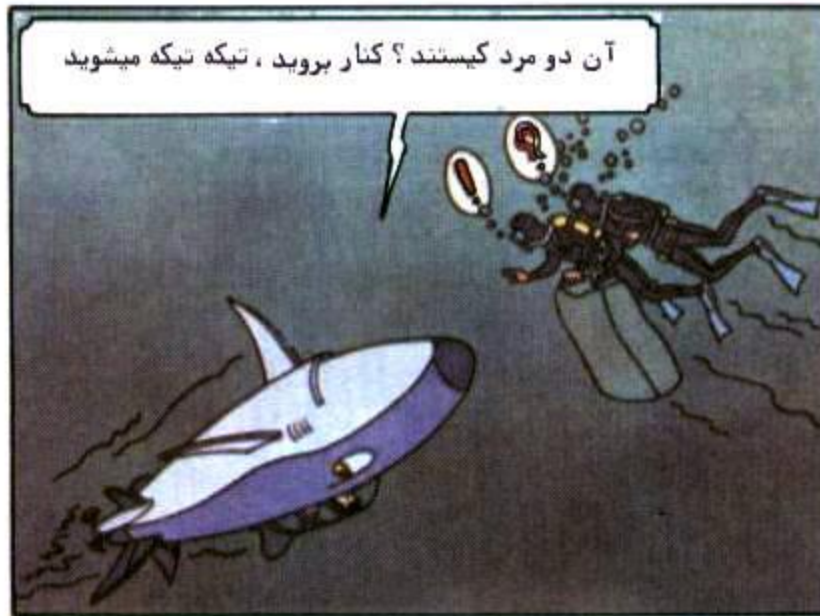


راستاپوپولوس در حالیکه از شدت خشم دیوانه شده بود شروع بدویدن بدنبال بچه ها در غار تاریک نمود ...

نیکو! نوشکا! ... عجله کنید، عجله کنید!
تن تن!









هههه!



ها! من سایه ای می بینم!
داره بالا می آید!

مراقب باش،
شاید یک بالن باشه!



کاپیتان از کجا می آئی؟
هههه! خدایا شکر! فکر نمی کردم
که زنده بمانم و شما را ببینم!



منهم نمی دونم.
باید بیماریمشان پائین!

زیر دریائی پرفسور تورنسل است!
اما این دو جنایتکار اینجا چه میکنند؟



من هشتم! ...
من میدانم تن تن کجاست.



کدامیک از شما کاپیتان هادوک است؟



نگاه کن، یک کشتی به کمک ما می آید.



آه! پاره کردن زنجیرها محالست!
سعی کن لوله را در آوری.



در این هنگام ...



بسیار خوب!
ناخدا به این
افراد کمک کن!



تن تن ، نیکو ونوشکا زندانیان
کوسه های دریاچه هستند! این
جناپتکاران پناهگاهی در اعماق
آب دارند. باید برای نجات
آنها عجله کنیم.



ارباب زیر دریائی آماده حرکت!



دریچه های
متحرک باز میشوند



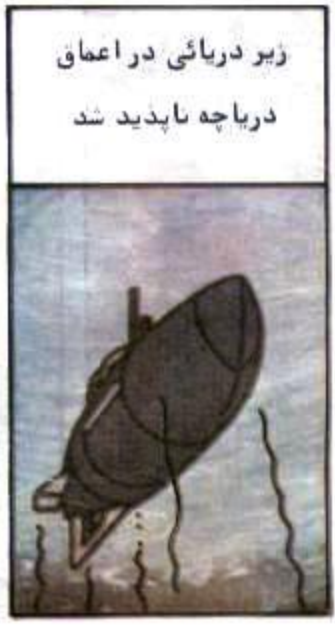
در همین لحظه ،
در سالن فرماندهی راستاپوپولوس ...
یاران ما اشیاء هنری را خارج نموده اند .
حالا شما باید خارج شوید . بما علامت
میدهند که پلیس به اینجا نزدیک میشه!
بسیار خوب . بزودی میام .
باید تغییر لباس دهم .



هورا! نو آزاد شدی بن تن!
بله ، اما باید زود از اینجا
خارج شویم! ...



دوستان محکم بکشید!
باز هم بکشید



زیر دریائی در اعماق
دریاچه ناپدید شد



در بسته است! اما باید هر طور شده از اینجا خارج شویم! هر لحظه ممکنه منفجر بشه!



عجله کنید!
من مطمئن هستم راستاپولوس لاف نمیزد.



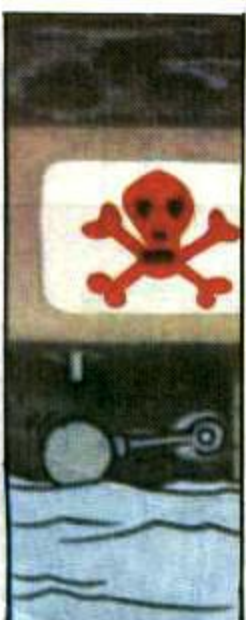
قفل را باز کردم. زود خارج شوید



نوشکا، این سنجاق را بده بمن!



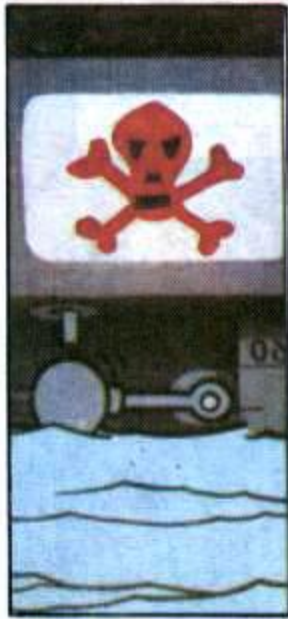
در همین هنگام،
در زیر دریائی راستاپولوس...
ها! ها! ها! تا چند دقیقه دیگه تن تن
آب را روی صورتش احساس میکنه.



از آنجا میتوانیم روی سطح آب
دریاچه برسیم.
ما هیچوقت نجات پیدا
نمیکنیم



نزدیک اینجا که زیر دریائی مرا به پایگاه آورد
برعه‌ی فرار دارد.



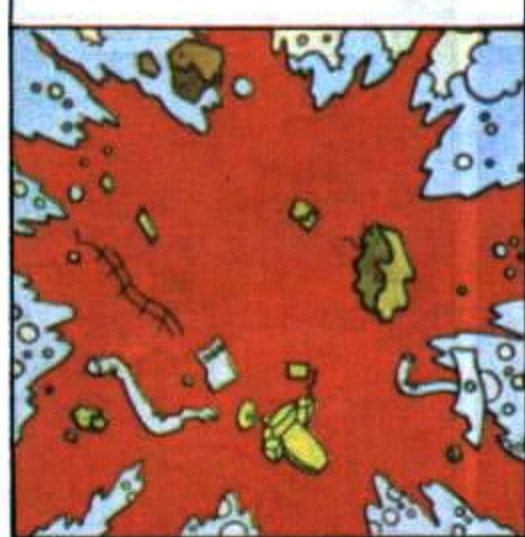
بعد از آنکه در سنگینی را محکم بستند ، تن تن جرخ را بحرکت در آورد . آب بسرعت بالا میآید .

دوستان فکر میکنم بزودی نجات پیدا میکنیم .



زود این لباسهای نجات را بپوشید !

یک انفجار شدید پایگاه مخفی را سخنی لرزاند .



در همین لحظه . . .



مراقب باشید ، شش هایتان را برکنید ! من در را باز میکنم .



وای !!!

ها ! ها ! ساعت انتقام زنگ میزنه ! در این لحظه دوستان کوچک ما بشدت میلرزند



آب بشدت بطرف آسمان فوران کرد .



تن تن !



یک موج عظیم دیواری میان دوستان ما ایجاد کرد



دومین انفجار از اولی شدیدتر بود
و آب ها را آشفته تر نمود.



دوستان من شجاع باشید. الان
میرسیم. کاپیتان هادوک داره میاد



با غرشی مهیب قایق به کشتی برخورد کرد.



و آنها را بدنبال خود کشید...





اینجا و آنجا، تن تن



خدا را هزاران بار شکر!

نیکو! نیکو! کجاست

لطفاً مرا هم نجات
دهیید

بالاخره نجات
یافتیم

در این هنگام
گردبادی سهمگین
قایق را اسیر خود
نمود. وقتی دریا
آرام شد،
بادبانهای کشتی
ظاهر گردید.



مراقب باشید! همگی با هم



کمک کنید تا در را باز کنم.

این صدای فرمانده است



بچه ها حالتان خوبه؟



فرمانده! یک پیغام
رادبوئی! ...



همراهان ما تعدادی
از کوسه ها را دستگیر
کرده اند و
بقیه در غاری کنار
دریاچه پنهان شده اند



و راستاپوپولوس؟ و دوستانش؟
راستاپوپولوس! مناسبانه ما
هنوز او را دستگیر نکرده ایم



ترق

و مدتی بعد ...

مهارکشتی را رها کن .

همین الان باز میکنیم .



منظورت چیه؟ به این دلیل
نمیشه بگذاریم جنایتکاران
فرار کنن .

ما سیلداویائی نیستیم .
یک قایق بما بده تا آنها
را تعقیب نمائیم .

بسیار خوب !



راستاپوپولوس بازبرداری فرار کرد
زیر دریائی او در کنار مرز است

متاسفم . در آن منطقه من
نمی توانم اقدام کنم



به این سرعت نروید !

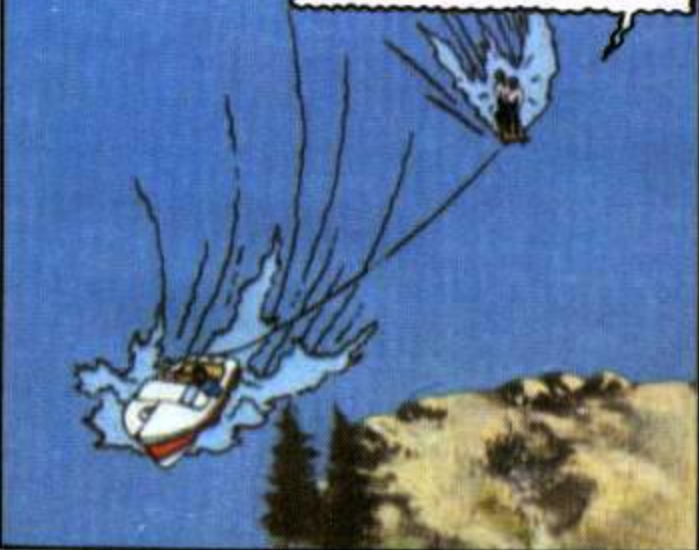


موفق باشید !

های ! صبر کنید !



آه ! صخره !! ...

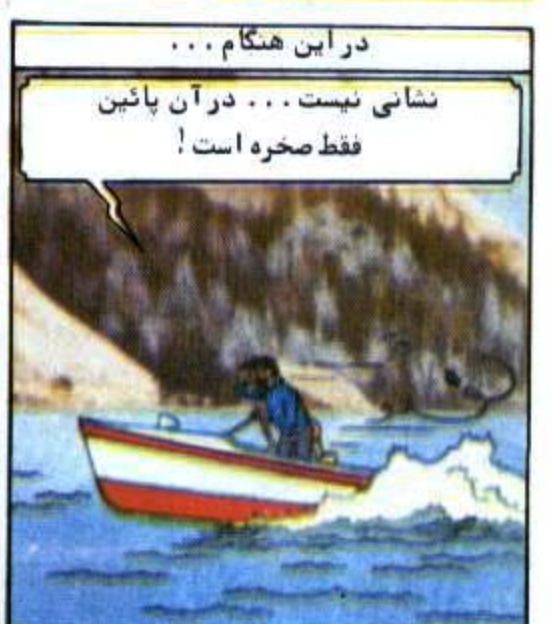
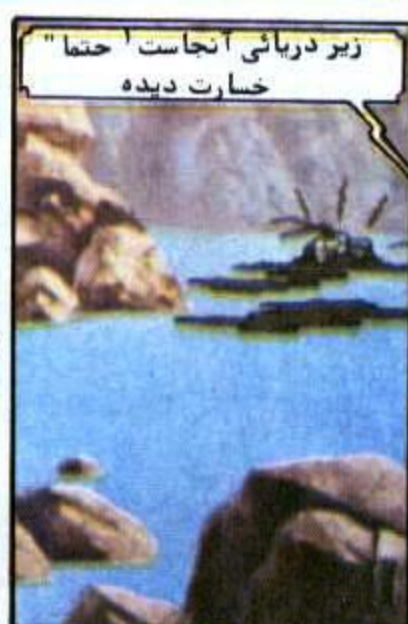
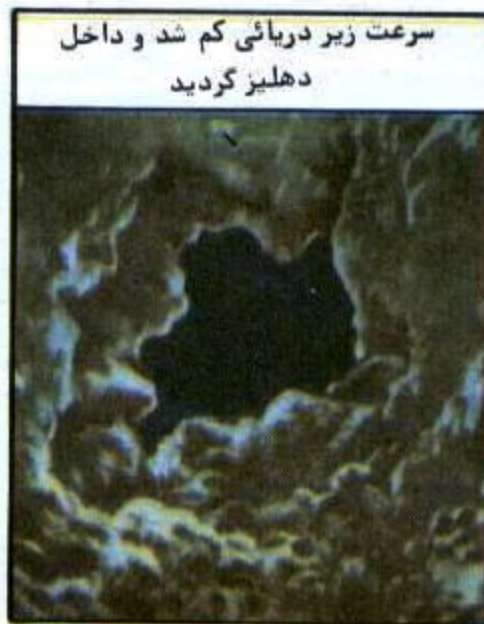


های ! به ایستید !

به ایست ! به ایست ! به ایست !











آدم پست رذل، با من نمیتونی طرف بشی

لعنت بر تو امیدوارم ...



تو هنوز هم نمی توانی بمن دستور بدی!

آه!



روح تن تن!

بله کوسه بزرگ!
زود هر دو شما
خارج شوید!

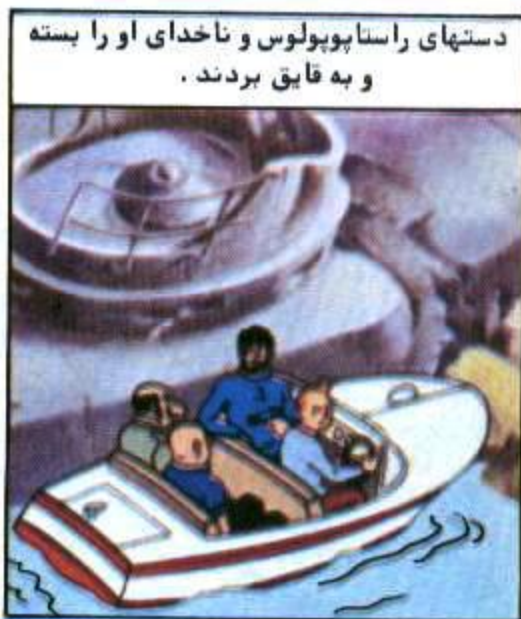
تن تن! ...
پس او فرار کرده!!



زنده باد تن تن! زنده باد کاپیتان!

هاف! هاف!

تن تن قایق را هدایت میکرد. آنها به وسط دریاچه رسیدند. چند پلیس سیلداوی به آنها خوش آمد گفته و به ویلای اسپروک هدایت نمودند. رئیس شهر بانی بچه ها، دو کارگاه، پرفسور نورنسل، و میلیووکوستا و دوسگ با وفا منتظر آنها بودند.



دستهای راستا پوپولوس و ناخدای او را بسته و به قایق بردند.



حالا که از دست این جنایتکاران راحت شدم، میتوانم با اطمینان کامل به تحقیقات خود ادامه دهم.

خواهش میکنم چند بطری ویسکی برایم تهیه کن



دو جنایتکار را به "لو" بردند تا به یاران دیگرشان که قبلاً زندانی شده بودند ملحق گردند.

تن تن شجاع پلیس سیلداویا از شما تشکر میکند

هاف! غرر





koodaki.forumotion.com

از هر ژه نویسنده تن تن و میلو که تا کنون

*** منتشر شده ***

۱- سیگارهای فرعون ***

۲- گل آبی

۳- تن تن و پیکاروها

۴- عصای اسرار آمیز

۵- دریاچه کوسه ها

۶- آدم آهنی

۷- مقصد نیویورک

۸- دره مارها

۹- جنون سرعت

۱۰- انفجار کاراما کو

۱۱- لیوان جادویی

۱۲- کونیک هواپیما میسازد

